

زیدیه

ویلفرد مادلونگ

ترجمه: سید محمد منافیان *

اشاره

شکل‌گیری زیدیه به عنوان یکی از فرق شیعه به اوایل قرن دوم هجری برمی‌گردد. این فرقه در ابتدا توسط دو گروه از شیعیان کوفه با عنوان «جارودیه» و «بتیره» شکل گرفت. هویت این فرقه با قیام و فعالیت بر ضد حکومت جور و ظلم شکل گرفت و این مطلب سبب تلاش آنها برای خروج از سیطره حکومت مرکزی گردید. این جریان در ادامه حیات خود در مناطق شمالی ایران و جلگه‌های یمن به فعالیت پرداخت و در ضمن آن به گروه‌های فرعی مختلفی تقسیم شد. زیدیان ایران در قرن دهم به صورت رسمی به مذهب امامیه گرویدند اما در یمن تا امروز به بقای خود ادامه داده‌اند. در این نوشتار، نویسنده به ارائه تاریخ مختصری از جریان‌های گوناگون این مذهب شیعی به همراه بیان اجمالی اعتقادات آنها پرداخته است.

این نوشتار ترجمه مدخل «زیدیه» از *دائرة المعارف اسلام* (ویرایش دوم) است. نویسنده این مقاله یکی از مستشرقان معروف در زمینه کلام اسلامی و فرق و مذاهب است، اما این مطلب سبب پذیرش همه آنچه در این نوشتار آمده نمی‌شود. در این مقاله به اقوال ضعیفی از نظر تاریخی استناد شده است که پرداختن به آنها و نقد و بررسی آنها مجال دیگری را طلب می‌کند.

زیدیه یکی از فرق شیعه است که به دنبال قیام نافرجام زید بن علی بن الحسین در سال ۱۲۲ق (۷۴۰م) در کوفه به وجود آمد. به هنگام تدارکات قیام، تعدادی از شیعیان کوفه در اعتراض به خودداری زید از سرزنش بی‌قید و شرط خلفای پیش از علی (علیه السلام)، دست

از حمایت او برداشتند و از برادرزاده زید، یعنی جعفر صادق (علیه السلام) به عنوان «امام» حمایت کردند. این شکاف به گونه‌ای تفکیک دائم شیعه به گروه تندرو و گروه معتدل، در دوران گسست دینی آنها از جماعت اهل سنت، منجر شد. زیدیه، به عنوان گروه معتدل، عموماً مسلمانان سنی را هم‌ردیف با کفار طبقه‌بندی نمی‌کردند. این در حالی است که آنها از نظر اعتقادی، انعطاف‌پذیر و جنگ‌طلب بودند (برخلاف گروه تندرو اما آرام امامیه) و از قیام علیه حکومت غیرقانونی اهل سنت، به عنوان یک وظیفه دینی حمایت می‌کردند.

۱. دوره کوفیان نخستین

زیدیه در ابتدا با ادغام دو جریان از شیعیان کوفه، یعنی «جارودیه» و «بتریه»، شکل گرفت. جارودیه به سبب نام «ابوالجارود زید بن منذر» به این نام معروف شده است. او یکی از یاران برادر زید، محمد باقر (علیه السلام)، بود و هنگامی که یاران زید او را تنها گذاشتند، قیام زید را دنبال کرد. جارودیه بعضی از تعالیم تندروانه محمد باقر (علیه السلام) را به درون [اعتقادات] زیدیه آوردند و لذا امامت سه خلیفه سابق بر علی (علیه السلام) را نپذیرفتند.

آنها بیان می‌کردند که علی (علیه السلام) به عنوان وارث (وصی)، توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) منصوب شده بود و این تلویحاً به معنای جانشینی او بود. آنها اکثریت صحابه و جماعت مسلمان را به سبب آنکه امام بر حق را ترک کرده‌اند، سرزنش [لعن] می‌کردند. آنها احادیث شرعی را که توسط محدثان اهل سنت منتشر شده بود تکذیب می‌کردند و معتقد بودند که تنها قانون دینی را خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان کرده است. هرچند آنها برخلاف امامیه، صلاحیت تعلیم و آموزش دینی را منحصر در امامان نکردند، بلکه تعلیم هر عضوی از اهل بیت را که از نظر علوم دینی صلاحیت داشته باشند، پذیرفتند.

بتریه در ابتدا یکی از گروه‌های معتدل شیعی بود. آنها از بعضی تعالیم [امام] محمد باقر (علیه السلام) انتقاد می‌کردند و او را به عنوان «امام» نپذیرفتند. آنها علی (علیه السلام) را به عنوان افضل مسلمانان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌پذیرفتند و در عین حال، امامت خلفای سابق بر او را نیز تصدیق می‌کردند؛ چرا که علی (علیه السلام) با آنها بیعت کرده بود. آنها به هیچ‌گونه علم ممتاز و ماورایی برای خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعتقاد نداشتند، بلکه به صحت و اعتبار علم دینی رایج در میان مسلمانان که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده بود، معتقد بودند. همچنین استفاه از دلیل جزئی (اجتهاد، قیاس) در تعیین حکم شرعی را جایز می‌دانستند. بتریه قسمتی از جریان عمومی محدثان کوفی بود، و از آنجا که این جریان در طول قرن سوم هجری (نهم میلادی) به اهل سنت گروید، آرا و عقاید جارودیه در میان زیدیان رایج گشت.

طبرستان

اگر چه اکثریت فقط فرزندان حسن و حسین (علیهما السلام) را به عنوان مدعیان شرعی امامت می‌شناختند، امامت شرعی در ابتدا محدود به فرزندان علی (علیه السلام) نبود. قبل از سقوط خلافت بنی امیه، کوفیان زیدی از عبدالله بن معاویه که از فرزندان جعفر طیار بود، پیروی کردند. در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) نیز گروهی از زیدیه با عنوان «طالبیه» مشهور بودند و شایستگی همه فرزندان ابوطالب، پدر علی (علیه السلام)، را برای امامت تصدیق می‌کردند.

بنابر عقیده عمومی زیدیه، سه امام اول یعنی علی، حسن و حسین (علیهم السلام) به واسطه انتصاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امامت رسیده‌اند. بعد از حسین (علیه السلام) تثبیت امامت از طریق شورش مسلحانه (خروج) و فراخوان رسمی (دعوت) برای بیعت با داوطلب صالح و حائز شرایط، صورت گرفته است. از میان صلاحیتها، دانش دینی مورد تأکید آنان است. بسیاری از امامان زیدی در سرتاسر قرون، دانشمندان و نویسندگان دینی را به بهترین شکل تربیت کرده‌اند. همچنین، اگر چه برخی از زیدیان متأخر نوعی مصونیت از گناه را برای سه امام اول پذیرفته‌اند، اما آنها عموماً مصون از گناه و اشتباه (معصوم) محسوب نشده‌اند.

در مسائل الهیات، کوفیان زیدی جبرگرا بودند و به شدت با قدریه و معتزله مخالفت می‌کردند. با این حال، مسئولیت اندک انسان در مورد اعمال خود را نیز می‌پذیرفتند. آنان مخالف تشبیه و تجسیم بودند، اما در مخالفت با معتزله به واقعیت داشتن صفات خدا، اذعان داشتند. آنها عقیده مخلوق بودن قرآن را نپذیرفتند، اما بر ازلی بودن آن همراه با خداوند نیز پافشاری نکردند. در برابر عقیده مرجئه، آنان بیان می‌کردند که افعال انسان بخشی از ایمان را تشکیل می‌دهد و همانند اباضیه فاسق را تحت عنوان کفر نعمت و کافر ناسپاس - و نه در ذیل شرک یا تکذیب خدا - دسته‌بندی کردند.

سرزمین تحت سیطره اهل سنت، منزلگاه ناسپاسی و بی‌ایمانی بود. این اعتقاد آنها، قیام اباضیه در برابر نظم تثبیت شده را توجیه کرد و علاوه بر آن، به آنها اجازه داد تا با دیگر مسلمانان در کمال آرامش معاشرت کنند.

از نظر فقهی، زیدیه در ابتدا بر تعالیم افراد مختلف صالح و شایسته از علویان مانند [امام] محمد باقر (علیه السلام)، [امام] جعفر صادق (علیه السلام)، زید بن علی و محمد نفس زکیه اعتماد داشتند. همچنین گاه بر ادعای مورد اجماع خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعتماد می‌کردند. در قرن سوم هجری، بر اساس تعالیم احمد بن عیسی بن زید، قاسم بن ابراهیم رسی، حسن بن یحیی بن حسین بن زید و محمد بن منصور مرادی، چهار مدرسه فقهی شکل گرفت. این مدارس را ابو عبدالله علوی (م ۴۴۵ق) در اثری به نام کتاب الجامع الکافی توصیف کرده است. او در زمان خود، فرد موثقی در میان کوفیان زیدی بوده است.

قیام‌های نافرجامی که کوفیان زیدی از آنها حمایت کردند، عبارت‌اند از: قیام محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم در سال ۱۴۵ق؛ قیام حسین بن علی صاحب الفخ در سال ۱۶۹ق؛ قیام یحیی بن عبدالله در سال ۱۷۶ق؛ قیام محمد بن ابراهیم طباطبا در سال ۱۹۹ق؛ قیام محمد بن قاسم صاحب الطالقان در سال ۲۱۹ق و قیام یحیی بن عمر بن یحیی در سال ۲۵۰ق. بعد از آن، فعالیت زیدیان با موفقیت به نواحی دوردست و کوهستانی جنوب دریای خزر و کشور یمن منتقل شد، مکانهایی که امکان فرار از نظارت حکومت مرکزی در آنها وجود داشت.

۲. زیدیه در حاشیه دریای خزر

اسلام زیدی ابتدا در یک مقیاس محدود به دست رهبری شورشی علوی، یحیی بن عبدالله و یاران کوفی او، در سال ۱۷۵ق در میان دیلمیان غیرمسلمان ترویج شد. اما آنچه چشمگیر و مؤثرتر بود، فعالیت مذهبی برخی مبلغان محلی از پیروان قاسم بن ابراهیم (م ۲۴۶ق) در طبرستان غربی، منطقه رویان، کلار و چالوس بود. تعالیم قاسم در الهیات، مظهر انتقال از عقاید زیدیان کوفی نخستین به ضد جبرگرایی، دیدگاه‌های تند ضد تجسیم و تشبیه، تفکیک میان خدا و افعال شر و تأکید بر تمایز مطلق خداوند با همه خلقت بود. عقاید او هر چند با نظر متعزله معاصر خود متفاوت است، زمینه لازم را برای انتخاب الهیات معتزلی در میان پیروان متأخر خود فراهم کرد. تعالیم او در فقه، گونه‌ای سنت شیعی متعادل و متأخر از مدینه ارائه می‌کرد که کاملاً از عقیده مکتب زیدی کوفه مستقل بود.

در سال ۲۵۰ هجری مردم رویان قیام کردند و از حسن بن زید حسنی که از اهالی ری بود، برای رهبری خود دعوت کردند. حسن بن زید اولین حکومت زیدی را به پایتختی امل پایه‌ریزی کرد. او به صورت رسمی از آیین و فقه شیعی و اعتقادات معتزلی حمایت کرد و مشهور است که کتابهایی در فقه و امامت نیز نگاشته است. پس از او برادرش محمد جانشین او شد و تا سال ۲۸۷ق حکومت کرد. هیچ یک از این دو برادر در نزد زیدیان متأخر به عنوان «امام» شناخته نشده‌اند و سنت تحصیلی نیز تعالیم آنها را نادیده گرفت.

بعد از سرنگونی محمد بن زید، حسن بن علی اطروش الناصر للحق حسینی که در گیلکجان و هوسم فعال بود و سبب تغییر کیش دیلمیان شمال سلسله جبال البرز و گیلکیهای شرق سفیدرود شده بود، در سال ۳۰۱ق امل را فتح کرد و حکومت زیدی را در طبرستان احیا نمود. او تا زمان مرگش در سال ۳۰۴ق حکومت داشت. نوشته‌های بی‌شماری در فقه و اعتقادات از او به جای مانده است و عموماً به عنوان «امام» شناخته شده است. تعالیم او تا اندازه‌ای با تعالیم قاسم بن ابراهیم متفاوت بود، ولی در آرای اساسی اعتقادی با آرای قاسم شباهت داشت. اما او به طرز جدی، ضد معتزلی بود. او در فقه و شریعت، به سنت زیدی

طبر

سال چهارم - شماره ۱۵ - پاییز ۱۳۸۴

کوفی نزدیک‌تر از قاسم بود و اغلب به عقیده شیعه امامی نیز نزدیک می‌شد. او در باب ارث نظر فقه امامیه را پذیرفت و دیدگاه تبعیض‌آمیز اهل سنت درباره ارث را که با خاندان پدری منطبق می‌شود نپذیرفت. او همچنین تحریم امامیه درباره طلاق بدعت را پذیرفت.

بعد از این، زیدیان حاشیه دریای خزر به دو جماعت و مکتب رقیب تقسیم شدند: «قاسمیه» که در طبرستان غربی، رویان و مرزهای دیلم با طبرستان غالب بودند، و «ناصریه» که در گیلان شرقی و دیلم مرکزی غالب بودند. قاسمیه ارتباط نزدیکی با خاندان قاسم داشتند. نوه او، یحیی بن حسین الهادی الی الحق، در طول حکومت محمد بن زید به أمل آمد. اما چون بعضی از همراهانش او را «امام» خطاب کردند، مورد سوءظن محمد بن زید قرار گرفت و به سرعت آنجا را ترک کرد. بعد از اینکه او حکومت زیدی را در یمن تأسیس کرد، گروههایی از زیدیان طبرستان و کلار داوطلبانه به او پیوستند. کتابهای فقهی الهادی الی الحق بلافاصله توسط قاسمیه انتخاب شد و به دست دانشمندان علوی آن دیار مورد شرح و اظهار نظر قرار گرفت. ارتباط نزدیکی میان قاسمیه و زیدیان یمن وجود داشته است. ناصریه در جست‌وجو و انتخاب فرزندان الناصر للحق برای رهبری می‌کوشیدند. به همه رهبران آنها لقب «الناصر» داده شد و آرامگاه الناصر للحق در أمل، به عنوان یک مکان زیارتی برای ناصریه، قرن‌ها باقی ماند. اما فقط یکی از فرزندان او به نام حسین بن جعفر الناصر که در هوسم حکومت می‌کرد (۴۷۲ - ۴۳۲ق) به عنوان یک «امام» زیدی شناخته شده است.

در اوایل، خصومت میان دو مکتب شدید بود، تا آنکه امام ابو عبد الله بن الداعی المهدی لدین الله (م ۳۶۰ق) با جدیت به ترویج این عقیده پرداخت که مبانی و آرای هر دو مکتب، به طور یکسان صحیح و معتبرند. در این منطقه اغلب علویان بدون داشتن صلاحیت کافی، برای امامت حاضر می‌شدند و گاهی دو یا چند نفر از آنها حمایت محلی را به طور همزمان به دست می‌آوردند. این شرایط سبب شده بود که زیدیان به تأیید و تصدیق یک مقام حاکم قانونی در مرتبه بعد از «امام» نیازمند باشند. آن مقام عموماً «داعی» خوانده می‌شد. آنها این لقب را بارها برای خود انتخاب کردند. حسن بن زید، برادرش محمد و حسن بن هاشم (جانشین الناصر للحق) همگی به لقب الداعی الی الحق دست یافتند. دیگران نیز لقب الداعی الی الرضا را اظهار می‌کردند. «الرضا» به امام منتظر از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره داشت. بعضی از حاکمان علوی زیدی نیز لقب «امیر» را برگزیدند.

هر چند دو جماعت زیدی در این منطقه یکدیگر را به رسمیت شناختند، غالباً از حاکمان متفاوتی پیروی می‌کردند. بعد از آخرین شکست حکومت زیدی در أمل، هوسم مرکز تعلیم و تعلم ناصریه شد و جعفر بن محمد الناصر فی الله، نوه یکی از برادران الناصر للحق، محلی برای خاندان علوی بنا نهاد. هر چند حکومت آنها در هوسم غالباً توسط

بازماندگان الناصر للحق و دیگران مورد تردید قرار می‌گرفت و به چالش کشیده می‌شد، آنها اداره شهر را دائماً در اختیار داشتند. هنگامی که لاهیجان به عنوان شهر اصلی گیلان شرقی در قرن ششم هجری جایگزین هوسم شد، فرزندان الثائر فی الله برای حکومت به آنجا رفتند. در میان قاسمیه، لنگه که میان هوسم و چالوس قرار داشت، مقر چندین امام در اواخر قرن چهارم و پنجم بود. بعدها به سبب اینکه بیشتر نواحی زیدی در رویان و دیلمان تحت نظارت اسماعیلیان نزاری درآمد، بعضی از امامان قاسمی در گیلان شرقی به فعالیت پرداختند.

علوم دینی با امام احمد بن حسین المؤید بالله (م ۴۱۱ق) و برادرش ابوطالب الناطق بالحق (م ۴۲۴ق) در میان قاسمیه به اوج رسید. آنها در امل متولد شدند و برای مدتی در بغداد تحصیل کردند. سپس به حلقه اطرافیان صاحب بن عباد، وزیر آل بویه و طرفدار جدی الهیات معتزلی و شیعی درآمدند و با رئیس معتزله، قاضی عبدالجبار که در ری بود نیز ارتباط داشتند. هر دو برادر کتابهای فقهی اصیل و شرحهایی بر سنت قاسمیه نوشتند. گاه المؤید بالله به عنوان مؤسس یک مکتب یعنی «مؤیدیه» محسوب شده است. آنان در الهیات عقیده مکتب معتزله بصره را که قاضی عبدالجبار ارائه کرده بود پذیرفتند. ارتباط نزدیک میان زیدیه و معتزله در این زمان، در افزایش هر چه بیشتر تمایل به علوی‌خواهی پیرامون مسئله امامت در عقاید معتزله، منعکس شده است. دو دانشمند و نویسنده معتزلی که از مکتب قاضی عبدالجبار بودند، ابوالقاسم سبطی و محسن بن کرامه حاکم جُشمی (م ۴۸۴ق)، دو زیدی فعال گشتند؛ به گونه‌ای که کتابهای بسیاری از حاکم جشمی در میان زیدیه معتبر شناخته شد. المؤید بالله رساله‌ای با عنوان رساله سیاست المریدین درباره زهد و اخلاص صوفیه نوشته است. از این رساله موضع زیدیه در قبال تصوف معلوم می‌شود. او صوفیان متقدم (از فضیل بن عیاض تا جنید) را که بر زهد، توبه و جنبه‌های خالصانه ریاضتهای خود تأکید می‌کردند، تحسین می‌کند، اما از پندارهای صوفیه که موجب اشتغال آنها به فعالیتهای غیرشرعی مانند سماع و رقص می‌شود، انتقاد می‌کند.

در طول قرن ششم هجری، جریان زیدی در حاشیه دریای خزر به طور جدی افول کرد، این انحطاط تا حدی به خاطر توسعه و گسترش اسماعیلیه بود که زیدیه را در گیلان شرقی منحصر کرد تا حدی نیز به نزاع میان مدعیان علوی که منجر به دسته‌بندیهای مختلف می‌شد، ارتباط داشت. در حدود یک قرن و نیم بعد، حضور مختصر و اندکی از آنان شناخته شده است. در سال ۷۶۹ق، سیدعلی کیابن امیر کیا که زیدیان تائب از او پیروی می‌کردند، درصدد فتح گیلان شرقی برآمد. دانشمندان زیدی لاهیجان و رانکوه او را به عنوان «امام» تصدیق می‌کردند. فرزندان او تا سال ۹۳۳ق علی التوالی به حکومت رسیدند تا اینکه در این سال، سلطان احمدخان به همراه بسیاری از افراد زیدی تحت فرمان خود، به شیعه امامیه تغییر مذهب داد. بقایایی از یک سنت تعلیم و تعلم زیدی در گیلان شرقی تا آن تاریخ به وسیله نسخ خطی متون زیدی که در آنجا نگاشته شده‌اند، تأیید می‌شود. این آثار در آخرین دوره، قبل از تغییر مذهب به نگارش درآمده‌اند.

۳. زیدیه در یمن

امامت زیدی در یمن به سال ۲۸۴ق توسط نوه قاسم بن ابراهیم، الهادی الی الحق، تأسیس شد او را قبایل محلی به امید فرو نشاندن خصومت میان آنها، به آن منطقه دعوت کرده بودند. البته عقاید شیعی در بخشهایی از یمن، از زمان ظهور اسلام ظاهر شده بود، اما دلیل کوچکی نیز مبنی بر فعالیت مخصوص زیدیان قبل از ورود الهادی الی الحق به آنجا وجود دارد. الهادی پایتخت خود را شهر «صَعْدَه» قرار داد. او و پسرانش محمد المرتضی (م ۳۱۰ق) و احمد الناصر لدین الله (م ۳۲۲ق) یکی پس از دیگری به عنوان «امام» شناخته شدند. آنها در مسجد جامع آن شهر مدفون اند. صعده نیز به عنوان پایگاه مستحکم ایمان زیدی و تعالیم آن در یمن باقی ماند.

تعالیم الهادی پیرامون مباحث فقهی در دو کتاب *کتاب الاحکام* و *کتاب المنتخب* بیان شده است. تعالیم او بر عقاید جدش قاسم بن ابراهیم استوار است. با این تفاوت که الهادی دیدگاههای شیعی بیشتری اتخاذ کرده است. به عنوان مثال، او گفتن «حی علی خیر العمل» در اذان را تجویز کرد و این عقیده‌ای شیعی است. تعالیم او به عنوان پایه و اساس مذهب فقهی «هادویه» که تنها مذهب رسمی در میان زیدیان یمن است، باقی ماند. عقاید او در الهیات به مکتب معتزله بغداد در آن عصر نزدیک بود، اما او به موافقت خود با آنها تصریح نمی‌کرد. او از رأی جارودیه پیرامون «امامت» حمایت نمود و صراحتاً ابوبکر و عمر را به عنوان سرزنش کرد.

بعد از احمد الناصر لدین الله، میان فرزندان او مشاجره و نزاع رخ داد و لذا هیچ‌یک از آنها به عنوان «امام» شناخته نشد. امامت به دست المنصور بالله القاسم العیانی (۳۹۳ - ۳۸۸ق) که از فرزندان عموی الهادی یعنی محمد بن قاسم بود، تجدید شد. فرزند او، المهدی لدین الله نیز به عنوان «امام» تصدیق شد (۴۰۴ - ۴۰۱ق). اما با وجود آن، صلاحیت او از نظر دانش دینی مورد تردید قرار گرفت و او نیز با مطرح کردن ادعاهای غیر واقعی مانند اینکه در رتبه و منزلت همسان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و یا او همان مهدی منتظر است، از خودش دفاع می‌کرد. او در یک نبرد کشته شد، اما پیروان و خاندانش اعلام کردند که او نمرده است و باز خواهد گشت. در اثر پافشاری آنها بر این مطلب، فرقه‌ای به نام «حسینیه» ایجاد شد که یکی از فرزندان برادر المهدی، یعنی جعفر، رهبری آن را به عهده گرفت. آنها پایگاههای محکم کوهستانی در «شَهَارَه» ساختند و مالک آنجا شدند. آنها در طول قرن پنجم هجری، اصلی‌ترین نیروی مخالف حکومت اسماعیلیان صلیحی بودند.

در یک دوره مشابه، فرقه زیدی دیگری به نام «مَطْرِفِیَه» توسط مَطْرِف بن شهاب (م بعد از ۴۵۹ق) به وجود آمد. او با صراحت تعالیم خود را بر اساس کتب قاسم بن ابراهیم، الهادی الی الحق و دیگر امامان یمنی متقدم ارائه کرد، و به بعضی از احادیث منسوب به زید بن علی نیز - البته با تفسیر دلخواه خود از آنها - اعتماد داشت.

الهیات و جهان‌شناسی ارائه شده توسط او، اساساً از آموزه‌های معتزلی منحرف شد و این مطلب سبب در تضاد قرار گرفتن او با تعالیم معتزله بصره شد که امامان قاسمی شمال ایران از آن حمایت می‌کردند. مطرفیه تمایلات زاهدانه و دیندارانه متمایزی ارائه کردند. براساس عقیده «هجرت» (ضرورت مهاجرت از سرزمین ظلم و بی‌عدالتی) که قاسم‌بن‌ابراهیم و دیگر مراجع رسمی زیدی تعلیم می‌دادند، آنها «اقامت‌گاههای مهاجران» را بنا کردند. در این مکانها برای پرداختن به اموری چون عبادت، تزکیه روح، ریاضت و آموزش اجتماع می‌کردند. آنان که معمولاً در قلمرو قبیله‌ای حمایت می‌شدند، نمونه‌ای از مراکز آموزش حفاظت شده‌اند که در میان زیدیان متأخر یمن متداول بود و به آنها «هجرة» گفته می‌شد.

مطرفیه در ابتدای تأسیس و در طول دوره صلیحیه بدون مخالفت جدی از طرف جریان اصلی زیدی گسترش یافت، اما بعد از تجدید امامت توسط احمدبن‌سلیمان المتوکل علی الله (۵۶۶ - ۵۳۲ق) تحت فشار روز افزونی قرار گرفت. المتوکل از وحدت زیدیه در داخل و خارج از یمن حمایت می‌کرد و به صورت یکسان امامان یمنی و ایرانی آنها را تأیید می‌نمود. او معتزلیان طرفدار شیعه را به عنوان یاران نزدیک خود پذیرفت و قاطعانه اظهار کرد که مؤسس معتزله، واصل‌بن‌عطاء، عقیده خود را از خاندان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) گرفته بود. او از تعالیم دانشمندان زیدی ایران و یمن حمایت می‌کرد و زیدیانی را که در مناطق شمال ایران، روی و کوفه به تحصیل مشغول بودند، تقویت نمود. همچنین انتقال آثار دینی زیدیان حاشیه دریای خزر به یمن را تشویق نمود. قاضی جعفر بن ابی‌یحیی شمس‌الدین نقش عمده‌ای در این انتقال و گسترش تعالیم زیدیان ایران و معتزله ایفا کرد. المتوکل به شدت از مطرفیه و حسینیه به سبب ایجاد شکاف در وحدت زیدیه، انتقاد می‌کرد. امام المنصور بالله عبدالله بن حمزه (۶۱۴ - ۵۹۳ق) که حامی سرسخت عقاید معتزلی بود، با صراحت مطرفیه را «بدعت‌گزاران خطرناک» نامید و آنها را تحت فشار قرار داد، به گونه‌ای که هجرت‌های آنها نیز خراب شد. این دو فرقه در طول قرن نهم هجری از بین رفتند.

با وجود آنکه سلطه اعتقادات معتزلی توسط مکتب قاضی جعفر حمایت می‌شد، اما مورد سؤال و تردید نیز قرار گرفت. سید حمیدان بن یحیی (در اوائل قرن ششم هجری) در چندین رساله به وضوح نشان داد که مراجع رسمی متقدم زیدی، خصوصاً قاسم‌بن‌ابراهیم و الناصر للحق، در بسیاری از موارد با معتزله اختلاف نظر داشته‌اند. علاوه بر این، او بعضی نوآوریهای الناصر للحق در جزئیات تعالیم خود را بدعت معرفی می‌کند و او را به بدعت‌گذاری متهم می‌نماید. او بدون در نظر گرفتن امامان قاسمی شمال ایران، با دلایل سست و کم‌اهمیتی ادعا کرد که حتی المنصور عبدالله بن حمزه نیز در واقع از عقاید معتزلی حمایت نمی‌کرد.

تعالیم امام المؤید بالله یحیی بن حمزه (۷۴۷ - ۷۱۹ق) که نویسنده‌ای فعال و پرکار بود، فقدان شور و تعصب فرقه‌ای و صراحت در مورد تعالیم اهل سنت را منعکس کرد. او ابوبکر، عمر و عثمان را به عنوان نخستین صحابه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و هم‌تراز با علی (علیه‌السلام) تحسین می‌کرد. همچنین عقاید معتزلی مکتب ابوالحسین بصری را که در تقابل با مکتب قاضی عبدالجبار بود، اختیار کرد و واقعیت کرامت قدیسان صوفی را تصدیق نمود. کتاب او در اخلاق دینی با نام *تصفیة القلوب من ذرن الاوزار والذنوب* تقلیدی از *احیاء علوم‌الدین* غزالی است و تا حد زیادی از گفته‌های صوفیان نخستین نقل کرده است. البته او به شدت از غزالی به خاطر تأیید سماع عارفانه انتقاد می‌کند.

گسترش آداب و فرمانهای صوفیانه در سرزمینهای جلگه‌ای یمن، سبب آن شد تا زیدیان گرایش خود را به تصوف دوباره بررسی کنند. موقعیت ستیزه‌جویانه ضدشیعی فرمانهای صوفیه سبب شد تا میان زیدیه در نامیده شدن به این عنوان [تصوف]، اختلاف بروز کند. با این حال، مکتب تصوف زیدی به دست علی بن عبدالله بن ابی‌الخیر که شخص تازه‌واردی در تصوف کردی [از فرقه] شیخ الکرانی بود و مرید او ابراهیم الکنعی، بنا نهاده شد. الکنعی در ارتباط با امام الناصر صلاح‌الدین محمد (۷۹۳ - ۷۸۳ق) بود و آمادگی داشت تا اجتماعات صوفی و هجره‌ها را در سرتاسر یمن شمالی بنا کند. البته پس از این دوره، اکثریت امامان زیدی با تصوف مخالف بودند و از صوفیه به سبب ریاضتهای غیرشرعی و ادعاهای تخیلی آنها در مورد الهامات انتقاد می‌کردند.

بدنامی تصوف در دوره امام المنصور قاسم بن محمد (۱۰۲۹ - ۱۰۰۶ق) که بنیان‌گذار امامت خاندان قاسمی بود، به اوج خود رسید. صوفیان در این زمان «بدعت‌گذار» معرفی شدند. مجادلات ضد صوفیانه المنصور تا حدودی به این دلیل تحریک شده بود که فرمانهای صوفیه حامی قدرتمندی برای ترکان عثمانی مقیم یمن بود و المنصور در نبردی بی‌رحمانه علیه آنها جنگیده بود. او صوفیه را با اسماعیلیه مقایسه می‌کرد؛ کسانی که دشمنان بزرگ زیدیه در طول زمان بودند و او آنها را «باطنیه» می‌خواند؛ کسانی که اساس تفکر آنها از آیینهای زرتشت و مزدک اخذ شده است. المنصور، ابن عربی را به شدت سرزنش می‌کرد و از او با عنوان «رئیس حلویه» یاد می‌کرد. او با تصریح به دیدگاه جارودیه در باب امامت، از بنیان شیعی زیدیه حمایت کرد و با الهام از دیدگاه حمیدان، بر تفاوتهای میان تعالیم زیدی و معتزلی تأکید ورزید. البته او به این مطلب ادعان داشت که زیدیه و معتزله در اعتقادات مبنایی خود توافق دارند. او بر این باور بود که امامان نخستین تعالیم خود را به چند چیز منحصر کرده‌اند: آنچه می‌تواند حتماً توسط عقل ثابت شود، متن بدون ابهام قرآن و سنتی که عموماً پذیرفته شده است. آنها از معتزله در آرای پیچیده و خیال‌بافیهای نامعقول پیروی

نکرده‌اند. فرزندان المنصور تا از بین رفتن امامت در سال ۱۳۸۲ق در یمن حکومت کردند. امامان متأخر با وجود آنکه هنوز لقب «امام» را برای خود به کار می‌بردند، اما بر اساس سلسله خانوادگی حکومت می‌کردند. این در حالی بود که جانشینان متقدم در همان سنت زیدی مردم را تعلیم می‌دادند.

از آنجا که امامان زیدی ادارهٔ پرجمعیت‌ترین و مرفه‌ترین زمینهای جلگه‌ای یمن را در دست داشتند، مصلحت را چنین دانستند که عقاید اکثریت پیروان آنها با عقاید دینی [رایج] منطبق شود. بنابراین آنها به حمایت از مکتب جدید اهل سنت پرداختند که اولین بار از تعالیم سیدمحمدبن ابراهیم الوزير (م ۸۴۰ق) حاصل شده بود. ابن‌الوزیر عضو یکی از خانواده‌های علوی دانشمند و زیدی معروف بود و مجموعه احادیث شرعی اهل سنت را بدون هیچ شرطی معتبر شناخته بود. بر این اساس، او به طور حساب‌شده از عقیده مکتب اهل سنت دفاع می‌کرد و در اثر مفصل خود به نام *العواصم والقواصم فی الذب عن سنة ابي القاسم* به نقد عقاید زیدی پرداخت. با وجود این، او اصرار داشت که به هیچ مکتبی از اهل سنت نپیوسته است، بلکه به سادگی اجتهاد مستقل و عمیق را به کار گرفته است. صالح‌بن مهدی المقتبلی (م ۱۰۸۰ق)، محمدبن اسماعیل الامیر (م ۱۱۸۲ق) و محمدبن علی الشوکانی (م ۱۲۵۰ق) از دانشمندان و نویسندگان مکتب او هستند. شوکانی در حکومت چندین امام مفتی و قاضی بود. او قاطعانه در نوشته‌های خود به زیدیان سنتی حمله می‌کرد و در جایگاه رسمی خود نیز بعضی از رهبران سرسخت آنها را مورد آزار و اذیت قرار داد. او موقعیت خاصی در جهان اهل سنت یافت و توسط آنان به رسمیت شناخته شد. وی یکی از پایه‌ریزان تجددگرایی (مدرنیسم) اسلامی محسوب می‌شود.

آنچه به عنوان فقه هادوی زیدی در جمهوری یمن معتبر شناخته شده است، بنا بر آنچه در کتاب *الازهار فی فقه الائمة الاطهار* و شرح آن توسط محمدبن یحیی بن المرتضی (م ۸۴۰ق) بیان شده، نزدیک به فقه شافعی است. با وجود این، مکتب فکری رسمی در یمن از مکتب جدید اهل سنت حمایت می‌کند و زیدیان سنتی در موضع تدافعی قرار گرفته‌اند.

طرح

سال چهارم - شماره ۱۵ - پاییز ۱۳۸۴